تصحیح و ترجمه ی غزل عربی حافظ

انصاری، قاسم

مقاله‏ی محقق ارجمند جناب دکتر احمد مجاهد در شماره‏ی 17 ماهنامه‏ی‏ وزین حافظ،ص 37،مرداد 84،تحت عنوان‏ «رفع اشتباه از یک غزل حافظ»قلمزن‏ ناچیز این سطور را بر آن داشت که دیوان‏ حافظ چاپ دانشگاه تبریز و شرح عرفانی‏ غزل‏های حافظ،ختمی لاهوری،نشر قطره‏ را باهم مقایسه کنم و با استفاده از این دو نسخه،غزل عربی حافظ را-به زعم خود- بدین صورت تصحیح کنم:

1-

الم یأن للحباب أن یترحموا و للنّاقضین العهد أن یتندّموا

2-

الم یأتهم انباء من فات عهدهم‏ و فی صدره نار الاسی تتضرّم

3-

فیالیت قومی یعلمون بما جری‏ علی مرتج منهم فیعفوا و یرحموا

4-

حکی الدّمع منّی و الجوارح و اضمرت‏ فیا عجبا من صامت یتکلّم

5-

اتی موسم النیّروز و اخضرّت الرّبی‏ و راوق مر و النّدامی ترنّموا

6-

و یا من علا کلّ السّلاطین سطوه‏ ترنّم جزاک اللّه و الخیر تغنم

7-

بنوا عمّنا هبّوا/حبّوا علینا بجرعه‏ و للفضل اسباب بها یتوسّم

8-

شهور بها الاوطار تقضی من القضا و فی شأننا عیش الرّبیع محّرم

9-

لکلّ من الخّلان ذخر و نعمه‏ و للحافظ المسکین فقر و مغرم

اگر این تصحیح،صحیح و مقرون به‏ حقیقت باشد و مقبول طبع حافظپژوهان‏ قرار گیرد،ترجمه‏ی ابیات-با توجه به کار ختمی لاهوری-چنین می‏شود:

1-وقت آن نرسیده است که یاران مهربانی‏ کنند؟/و عهدشکنان پشیمان شوند؟/ 2-خبر کسی که عهد و پیمان او شکسته/ و آتش اندوه در دلش بر افروخته،به گوش‏ آنان نرسیده است؟/3-ای کاش خویشان و یاران بر آنچه بدین/امید بسته به آنان، گذشته است،می‏دانستند و عفو و ترحم‏ می‏کردند/4-اشک و جوارح من از اندوه‏ دلم حکایت دارد/شگفتا که بی‏زبان سخن‏ می‏گوید؟!/5-موسم نوروز فرا رسید و دشت و دمن سبز شد/باده صاف و زلال‏ گردید و مستان به ترنم آمدند/6-ای که‏ در شکوه برتر از شاهانی!/پاداش تو با خدا -به ترنم در آی و نیکی را مغتنم شمار/ 7-یاران(پسر عموها)!جرعه‏یی به ما بنوشانید(به جرعه‏یی مهربانی کنید)/که‏ می‏شود با اسباب و وسایل به فضل و بزرگی‏ رسید/8-ماه‏هایی هست که آرزومندان در آن‏ها به آرزوی خود می‏رسند/امّا عیش و نوش بهار بر ما حرام است/9-همه‏ی‏ دوستان گنج و نعمتی دارند/حافظ بیچاره‏ مستمند و زیان‏دیده است.

حشو قبیح‏71

علی میثمی تبریز

حافظا گر نروی از در او هم روزی‏ گذری بر سرت از گوشه کناری بکند

بیست و پنج سال است روی حافظ کار می‏کنم.به عقیده‏ی من،این بیت حشو قبیح است!حافظ این طوری نمی‏گوید. درباره‏ی این شعر فکر کرده و پیدا کردم.اینک تقدیم حافظپژوهان و حافظدوستان می‏کنم.

با در نظر گرفتن ایهام،کار همیشگی‏ حافظ،صورت صحیح شعر این است:

حافظا گر نروی از در آن مه روزی‏ گذری بر سرت از گوشه کناری بکند

کاغذین جامه‏72

حافظ گفته است:

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک‏ رهنمونیم به پایِ علم داد نکرد

یکی از رسوم دادخواهی در ایران، چنان‏که از اشعار خاقانی شروانی،عطار نیشابوری و کمال الدین اسماعیل و جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی(شاعران‏ قرن ششم)پیداست،آن بوده است که در نقاط معینی از شهر که در مسیر و معبر حاکم یا وزیر مقتدر زمان بوده است، پرچم یا بیرقی به نام«علم داد»نصب‏ می‏کرده‏اند،تا هرکس که بر او ظلمی‏ رفته است،با پوشیدن پیراهنی کاغذین‏ که با خط درشت شکایت او بر آن‏ نوشته می‏شد،دادخواهی خود را به‏ استحضار آن بزرگ برساند.چنان‏که‏ خاقانی در مقام تغزّل به این سابقه‏ چنین اشارت کرده است:

از جور یار،پیرهن کاغذین کنم‏ کو کاغذ و سر قلم از من دریغ داشت

عطار نیز در غزلی می‏گوید:

سزد که پیرهن کاغذین کند عطار که شد ز نفس بدآموز پیرهن کفنم

عطار در منطق الطیر نیز در داستان‏ شیخ صنعان نسبت به مریدان شیخ که‏ او را در روم با معشوقه‏ی ترسایش رها کرده‏اند،با اشاره به همین رسم کهن‏ می‏گوید:

لازم درگاه حق باشیم ما در تظلّم،خاک می‏پاشیم ما پیرهن پوشیم از کاغذ همه‏ در رسیم آخر به شیخ خود همه

کمال الدین اسماعیل نیز می‏گوید:

کاغذین جامه بپوشید و به درگاه آمد زاده‏ی خاطر من تا بدهی داد مرا

همین مضامین در اشعار شعرای قرون‏ بعدی از جمله امیر خسرو دهلوی‏ (651-725 ق./1253-1324 م.)،اوحدی‏ مراغه‏ای و حافظ دیده می‏شود.(تلخیص‏ از تاریخ حقوق ایران،تألیف حسن امین)